

بازتاب اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در آیینۀ اشعار واعظ قزوینی

رجب توحیدیان*

doi 10.71630/parsadab.2024.1127605

چکیده

ملا محمد رفیع قزوینی، متخلص به واعظ، از خطباء، نویسندگان و شعرای مشهور سده یازدهم هجری است که در سطر سطر دیوان اشعارش، با تأسی از پیشینیان و هم‌اندیشه با شعرای عصر صفوی، به دو شیوه کلی ایجابی (تشویقی و ترغیبی) و سلبی (بازدارندگی)، مخاطب را به فراگرفتن بعضی از اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی مثبت دعوت کرده و از بعضی از اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی منفی برحذر می‌دارد. اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در آیینۀ اشعار واعظ، به تبعیت از پیشینیان و هم‌صدا با شعرای عصر خویش، به سه طریق انعکاس داده شده است: ۱. به‌طور مستقیم، نوع انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ ۲. طرف خطاب خود شاعر است، اما منظور مخاطب است؛ ۳. فرد خاصی را مورد خطاب قرار نداده، غیرمستقیم اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی را به مخاطب گوشزد می‌کند. در این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اکثر اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در کلّ غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات شاعر استخراج شده و با آوردن شواهد مثالی از متون نظم و نثر پیشین و شعرای هم‌سبک شاعر، مورد تحلیل قرار گرفته است. خاستگاه و آبشخور اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در دیوان اشعار واعظ قزوینی، به تبعیت از شعرای پیشین و هم‌نوا با شعرای عصر صفوی، متون تعلیمی - اندرزی ایران قبل از اسلام، آیات قرآنی، احادیث

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سلماس، دانشگاه آزاد اسلامی، سلماس، ایران

نبوی و اقوال بزرگان دینی است. مطالعه زندگانی و اشعار وی و اینکه به نیابت از نیای خود، ملا فتح‌الله واعظ قزوینی، روزگار خود را در مراسم پند و وعظ و خطابت گذرانیده، ثابت می‌کند که در اشعار وی، بسامد مضامین تعلیمی- اخلاقی، بیشتر از جنبه‌های دیگر شعری باشد. در اشعار واعظ، به‌خصوص غزلیات، با تأسی از شعرای سبک هندی، به‌خصوص صائب تبریزی، اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی، به‌دلیل ارتباط افقی ابیات غزل و استفاده از عنصر خیال تمثیل (تمثیل فشرده و اسلوب معادله) از بسامد بسیار گسترده‌ای در مقایسه با شعرای پیشین برخوردار است.

واژگان کلیدی: سبک هندی، واعظ قزوینی، دیوان اشعار، تمثیل فشرده، اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی، ایجابی و سلبی.

۱. مقدمه

منظور از ادبیات تعلیمی، نوشته‌ها و آثاری است که نیکبختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و برای خواننده، پیام و دانش و معارفی را نیز به ارمغان می‌آورد و تلاش خود را متوجه تهذیب نفس، تزکیه ذهن، پرورش قوای روحی، تعلیم اخلاقی و تعالی کمال انسانی می‌کند. ادبیات تعلیمی طیف وسیعی از ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد و بسیاری از شاهکارهای ادبی نیز جنبه تعلیمی و آموزشی دارند. پند و اندرز، آموزه‌های زهدآمیز و اخلاقیات گونه‌های رنگارنگ ادبیات تعلیمی هستند؛ حتی درون‌مایه‌های تغزلی و حماسی در ادبیات فارسی به‌نوعی با آموزه‌های اخلاقی پیوند یافته است. نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان اغراض اخلاقی و تعلیم و تربیت در طول اعصار و قرون هدف ادبیات بوده است؛ اما تلقی اهل هر فرقه و مسلک در هر عصر و در هر جامعه از اخلاق همواره یکسان نیست. هرچند همه نحل‌های اخلاق‌گرایانه، بهبود منش آدمی، پرورش روح و نیکبختی انسان را اصل می‌دانند، راه‌هایی که برای رسیدن به این هدف برمی‌گزینند همواره یکسان نیست (ر.ک: مشرف، ۱۳۸۹: ۹-۱۰).

خسروی در مقاله «بازشناسی ویژگی‌های سبک هندی»، در بحثی با عنوان «کثرت

غزل‌های تعلیمی (غزل سرد)، درخصوص غزلیات سبک هندی، چنین اظهارنظر می‌کند: «در شعر فارسی قالب غزل بستری است برای بیان احساسات گرم و پرشور عاشقانه و نام غزل نیز از همین رو بر آن نهاده‌اند؛ اما از همان دوران آغازین شعر فارسی غزل‌هایی با موضوع پند و اندرز و این‌گونه مضامین سروده می‌شد. سنایی موضوع عرفان را در غزل و قصیده و مثنوی وارد کرد و پس از او سرودن غزلیات عارفانه و قلندری رواج یافت. شاعران سبک هندی به پیروی از اسلاف خود غزلیاتی سروده‌اند که از حوزه ادب غنایی بیرون است و در تقسیم‌بندی انواع ادبی، باید آن‌ها را از مقوله ادبیات تعلیمی شمرد. از آنجاکه شاعران سبک هندی اهل افراط هستند، بسامد غزل‌های تعلیمی نیز در شعر آنان فراوان است. اما تفاوتی که این غزل‌ها با غزلیات عارفانه دارند، این است که غزلیات عارفانه (مثل غزل‌های سنایی و عطار) فضایی عاطفی دارند و سرشار از شور و هیجان برای محبوبی والا و دست‌نیافتنی هستند؛ اما در غزل‌های تعلیمی سبک هندی، از سوزوگداز عاشقانه و هیجانات عاشقی خبری نیست، شعر در فضایی ساکت و ساکن و در یخبندان روحی سروده شده و هیچ‌گونه شور و نشاطی در آن وجود ندارد. در این اشعار، شاعر از موضع بالا و در نقش واعظی خودبین و متکبر، مخاطب را فردی گمراه می‌انگارد و او را می‌نکوهد و اندرز می‌دهد. این شیوه البته با روح غزل که شعری عاشقانه و پندگریز است، تناقضی آشکار دارد و شعرای پیشین این موضوعات را بیشتر در قالب قطعه، قصیده و مثنوی بیان می‌کردند» (خسروی، ۱۳۹۷: ۱۰۰-۱۰۱).

«اخلاق به‌عنوان یکی از ارکان اساسی تربیت به شمار می‌آید. در گذشته انسانی را دارای تربیت می‌دانستند که فضایل اخلاقی در او به‌صورت خوی و ملکه درآمده باشد. بنابراین اخلاق مجموعه‌ای از ملکات نفسانی است که یکی از ثمرات تربیت به شمار می‌رود. بر این اساس تربیت را فعلی دانسته‌اند که حاصل و نتیجه آن اخلاق است» (بومری و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۸). آثار ادبی هر ملت، گنجینه‌ای است از مظاهر هنری افراد آن که در تحریک اندیشه و احساس انسان‌ها، نقش بسزایی دارد. شاعران ایرانی نیز در زمینه‌های مختلف در تربیت نفس و خردمندی و باروری ذهن مردم نقشی مؤثر داشته‌اند. رویکردی که از دیرباز، یعنی از روزگار افلاطون و ارسطو در نقد آثار ادبی بسیار متداول بوده، رویکرد اخلاقی است

(ر.ک: محسنی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۰۷-۱۰۸). «اخلاق‌گرایان بر این باور بودند که هر اثر ادبی باید دارای پیام اخلاقی و اندرز باشد و در واقع وظیفه ادبیات، رواج و گسترش اخلاقیات است. این منتقدان اعتقاد داشتند که وظیفه نقد ادبی، کشف پیام اخلاقی متن است» (همان: ۱۰۸). عنصر خیال تمثیل (از نوع فشرده و اسلوب معادله)، با تأسی از شعرای سبک هندی نظیر صائب، در شکل‌گیری معانی و مضامین و اندیشه‌های تعلیمی واعظ قزوینی نقش اساسی دارد. «در تمثیل معمولاً شخصیت‌ها و زمان‌ها و مکان‌ها عوض می‌شوند. شخصیت‌های تمثیل، معمولاً حیوانات و اشیای غیرزنده هستند. چون از این اشیا رفتارهایی شبیه به رفتارهای انسان سر می‌زند، آن‌ها نوعی انسان‌گونگی پیدا می‌کنند؛ یعنی مثل انسان‌ها صاحب تفکر و عمل و شخصیت می‌شوند» (محمّدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱). «تمثیل از مهم‌ترین مختصات سبک هندی است، اما در سبک‌های پیش از آن مثل سبک عراقی و سبک خراسانی نیز به کار رفته است. متنها در سبک‌های شعری خراسانی و عراقی، مدّعا در یک بیت و تمثیل هم در بیت دیگر مطرح‌شده است. عمده‌ترین تفاوتی که بین تمثیل‌های سبک‌های پیش از سبک هندی با این سبک به چشم می‌خورد، در تعداد مصراع‌هاست. تمثیل‌های سبک هندی عموماً در یک مصراع مطرح می‌شوند و تمثیل‌های سبک‌های دیگر در بیش از یک مصراع. به عبارات دیگر می‌توان تمثیل‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: ۱. تمثیل‌های فشرده؛ ۲. تمثیل‌های گسترده. تمثیل‌های سبک هندی، تمثیل‌های فشرده، تمثیل‌های سبک‌های دیگر، عموماً تمثیل‌های گسترده می‌باشند» (همان: ۱۴۲-۱۴۳).

۲-۱. اهداف و سؤالات تحقیق

هدف نگارنده، بررسی و تحلیل اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی در کلّ غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات واعظ قزوینی بوده است. در این پژوهش به سؤالات زیر پاسخ داده شده است:

۱. واعظ قزوینی با تأسی از شعرای پیشین و هم‌نوا با شعرای هم‌عصر خویش، اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی را در اشعار خویش به چند صورت بیان کرده است؟
۲. منابع و آبشخورهای اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی اشعار واعظ قزوینی کدام‌اند؟
۳. آیا وجه تمایز و نوآوری شاعر از شعرای پیشین، در ارائه مبانی اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی، همچون دیگر شعرای سبک هندی چیست؟

۳-۱. روش تحقیق

روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی بوده است. ابتدا به مطالعه کتب و مقالاتی که به موضوع مورد بحث اشاره‌ای داشته‌اند، پرداخته شده است. در مرحله بعدی، کلّ غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات واعظ قزوینی به دقت و با تعمق کافی خوانده شده و اکثر اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی شاعر که به دو شیوۀ ایجابی و سلبی بیان شده‌اند، استخراج شده است. در این پژوهش، اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی (ایجابی و سلبی) مستخرج از دیوان اشعار واعظ در مجموع ۲۹۸ مورد است که از این مقدار، ۱۱۹ مورد از نوع ایجابی و ۱۷۹ مورد آن سلبی است.

۴-۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

نظر به اینکه در خصوص اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در اشعار واعظ قزوینی، تا به حال هیچ پژوهشی صورت نگرفته است، نگارنده درصدد برآمد که این موضوع مهم تعلیمی - اخلاقی را در اشعار وی، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات، به طور کامل و دقیق و با ارائه نمونه مثال‌هایی از متون نظم و نثر پیشین و شعرای هم‌عصر و هم‌سبک شاعر، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

۵-۱. پیشینه تحقیق

در خصوص اندیشه‌های تعلیمی در اشعار واعظ قزوینی، تا به حال هیچ پژوهشی به صورت کتاب، مقاله، پایان‌نامه و رساله و... انجام نشده است. پژوهش حاضر اولین کار تحقیقی است که به بررسی و تحلیل اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در اشعار واعظ قزوینی، با ارائه شواهد مثالی از متون نظم و نثر پیشین و شعرای هم‌عصر شاعر پرداخته است.

۲. زندگانی و پایگاه علمی و ادبی و شاعری و شخصیت و سبک شعری واعظ قزوینی

«ملا محمد رفیع، ملقب به رفیع‌الدین و گاهی ملا رفیع و یا میرزا محمد رفیع و میرزا رفیع و در افواه ملا رفیعا مشهور به واعظ قزوینی و متخلص به واعظ، از مردم صفی‌آباد قزوین و

نواده ملا فتح‌الله واعظ قزوینی بود» (واعظ قزوینی، ۱۳۵۹، مقدمه: ۵۲). «از پدر و مادر و جد و خاندان و روزگار کودکی واعظ آگاهی نداریم، جز اینکه می‌دانیم از شاگردان دانشمند و فقیه و متکلم و محدث و مفسر معروف، عالم جلیل، ملا خلیل بن غازی قزوینی، مشهور به "آخوند ملا خلیلا" یا "آخوند" بوده است. واعظ تا پایان زندگانی ارتباط خود را از استاد خویش نگست و از شگفتی‌ها آنکه بنا بر روایات مشهور، سال درگذشت این استاد و شاگرد هر دو در یک سال (۱۰۸۹) روی نموده است» (همان: ۵۴-۵۵). «واعظ در تحصیل دانش‌ها و کمالات متداول روزگار خود کوشیده و در مکتب تشیع پرورش یافته است و به شهادت آثارش و اقوال تذکره‌نویسان و صاحبان کتب رجال، در حدیث و فقه و تفسیر و تاریخ و لغت و ادب، عالمی عامل و فاضلی متبحر و نویسنده‌ای چیره‌دست و شاعری بلندپایه و خطیبی قوی‌مایه بوده است؛ تا بدانجا که او را از دانشمندان و خطبای بنام و از نویسندگان و شعرای مشهور سده یازدهم هجری باید شمرد. به شهادت بعضی از فقرات، تألیف گران‌قدر او /بواب الجنان و دیوان نفیسه از علوم معقول و منقول و عرفان حظی فراوان برده است» (همان: ۵۷-۵۸). «واعظ، سخن‌آفرینی کم‌نظیر و در خطابه و مراسم پند و نصیحت، بی‌نظیر روزگار خود قلمداد شده است و خطابت مسجد جامع قزوین را بعد از ملا فتح‌الله نیای خود، بر عهده داشته است» (همان: ۵۹).

۳. بازتاب اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی در آیین اشعار واعظ قزوینی

در پژوهش حاضر، اکثر آموزه‌های تعلیمی - اخلاقی اشعار واعظ قزوینی، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده، قصاید، مقطعات، ترکیب‌بندها و رباعیات، استخراج شده و به ترتیب از اول تا آخر، با ذکر شماره صفحه از دیوان اشعار شاعر، به تصحیح و کوشش سید حسن سادات ناصری آورده می‌شود.

آموزه‌های تعلیمی - اخلاقی که از دیوان اشعار قزوینی استخراج شده، ۲۹۸ مورد است. آموزه‌های تعلیمی - اخلاقی مستخرج از دیوان اشعار واعظ قزوینی را می‌توان به دو دسته کلی ایجابی و سلبی تقسیم کرد:

الف) آموزه‌های تعلیمی - اخلاقی از نوع ایجابی (تشویقی، ترغیبی)

۱. عبرت گرفتن از لوح مزار دوستان و مرگ دیگران (ص ۱، ۷۰، ۱۱۴، ۴۲۴ و ۵۶۰)؛ ۲.
- شرط روشناس شدن، درآمیختن با کوچکان است و یاری خُردان، کار بزرگان را به پیش می برد (ص ۲، ۲۰۷ و ۲۱۶)؛ ۳. از انسان، تنها سخن به یادگار می ماند (ص ۳، ۶۹ و ۳۶۳)؛ ۴.
- دعوت مخاطب به بخشندگی و گشاده دستی (ص ۳، ۸، ۶۵، ۱۷۵، ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۰۶، ۵۵۸ و ۵۷۴)؛ ۵. به لطف حق امیدوار بودن و طلب روزی از خداوند (ص ۴، ۱۶، ۲۰، ۱۱۸، ۳۶۰، ۳۷۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰ و ۵۶۱)؛ ۶. دستی که در دنیا از مدّعا کشیده شود، در آخرت در گردن معشوق حمایل می شود (ص ۴)؛ ۷. دعوت به قناعت (ص ۶، ۸، ۴۲، ۷۳، ۱۱۷، ۳۳۲، ۳۶۴ و ۴۰۲)؛ ۸. دعوت به نرم خوئی و ملایمت و حسن خلق (ص ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۸۰، ۳۴۹، ۴۲۵، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۱ و ۵۶۵)؛ ۹. غمگین گناهان خود بودن (ص ۹، ۹۵، ۲۶۷ و ۵۵۷)؛ ۱۰.
- نترسیدن از مرگ (ص ۹، ۱۳۴، ۱۹۴ و ۳۶۱)؛ ۱۱. از پی تیره روزی، خرمی هاست (ص ۱۰)؛ ۱۲.
- خاکساری و فروتنی و افتادگی (ص ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۸، ۷۵، ۳۶۷، ۴۲۶، ۵۶۲ و ۵۶۹)؛ ۱۳. دعوت به خاموشی و کم گوئی (ص ۱۵، ۲۳، ۲۶، ۴۰، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۱۲۷، ۱۳۱، ۵۵۴، ۵۵۸ و ۵۷۱)؛ ۱۴. دعوت به ندامت و پشیمانی و توبه (ص ۱۶، ۷۰، ۱۹۳، ۱۹۴ و ۲۴۱)؛ ۱۵. در دفتر ایام غیر از خطّ بطلان چیز دیگری نیست (ص ۱۹)؛ ۱۶.
- دست و پا زدن و تلاش در جوانی (ص ۲۴، ۷۶، ۸۶، ۲۱۹، ۲۴۷، ۳۹۷ و ۴۴۲)؛ ۱۷. دعوت مخاطب به خرج کردن مال (ص ۲۹، ۴۲، ۹۳، ۱۸۲ و ۲۶۳)؛ ۱۸. در جهان، بی زهر مَنّت، شهد عشرتی نیست (ص ۳۵ و ۵۲)؛ ۱۹. به دست آوردن آخرت از مال این جهان (ص ۳۶)؛ ۲۰.
- پاک کردن حساب خود با جهان (ص ۳۹)؛ ۲۱. دعوت مخاطب به قدر عمر و زندگی را دانستن و دم غنیمت شمردن (ص ۴۳، ۵۵، ۹۱، ۱۳۶، ۳۱۳، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۰۱ و ۵۵۵)؛ ۲۲.
- نیک خواهان مکروه طبع مردم هستند (ص ۴۸)؛ ۲۳. سخن بدون خریدار، پخته نمی گردد (ص ۴۸)؛ ۲۴. شنیدن پند از مردم کهنسال (ص ۵۲)؛ ۲۵. نخل ادب از برگ سیلی استاد ثمر اعتبار می دهد (ص ۵۶)؛ ۲۶. با بال ادب، می توان بر اوج شرف پرید (ص ۵۷)؛ ۲۷. شرط رو کردن خلق به تو، داشتن ادب است (ص ۵۷)؛ ۲۸. بدون دوال ادب، از کوس فضیلت صدایی بر نمی خیزد (ص ۵۷)؛ ۲۹. شرط طلب کمال، داشتن ادب است (ص ۵۷)؛ ۳۰. شرط بهره مندی از نعمات، نگه داشتن حرمت پیران است (ص ۵۸)؛ ۳۱. شرط راهیابی در دل خلق، از دست

ندادن دامان ادب است (ص ۵۸)؛ ۳۲. روی خوش نشان دادن به سائلان (ص ۶۱ و ۸۳)؛ ۳۳. دعوت به هم‌صحبتی با یاران و احباب و مصاحب نیک (ص ۶۴، ۸۸، ۱۷۶، ۲۰۱ و ۵۵۸)؛ ۳۴. تلاش نام کنی، در جهان اثر بگذار (ص ۶۸)؛ ۳۵. هر بستگی، گشادی در پی دارد (ص ۶۸)؛ ۳۶. دعوت به راستی و صدق (ص ۷۷، ۸۰، ۱۲۵، ۱۷۵، ۴۱۴، ۴۲۴ و ۵۷۰)؛ ۳۷. دعوت به گشاده‌رویی (ص ۷۹، ۸۷، ۲۱۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۵۱ و ۴۲۸)؛ ۳۸. سیر کردن شخص گرسنه (ص ۸۶، ۹۳ و ۲۶۷)؛ ۳۹. کلید روزی هر خانه پای مهمان است (ص ۸۸)؛ ۴۰. یادآوری مرگ (ص ۸۹، ۱۰۷، ۲۶۰، ۴۱۳، ۴۲۱ و ۴۳۵)؛ ۴۱. حق‌شناسی، در وقت بی‌چیزی و تهیدستی است (ص ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۵۵، ۲۴۲ و ۳۹۴)؛ ۴۲. شرط دانا بودن، به جهل و نادانی خود اعتراف کردن است (ص ۱۰۶، ۱۲۸، ۲۹۴ و ۳۹۶)؛ ۴۳. دعوت مخاطب به ضعیف‌نوازی (ص ۱۰۶)؛ ۴۴. یک‌جهت بودن با نیک و بد و سازش با نیک و بد (ص ۱۱۰، ۲۹۵ و ۳۲۵)؛ ۴۵. عبرت گرفتن از جهان و چشم عبرت به روی جهان باز کردن (ص ۱۱۵، ۱۶۶، ۳۴۰، ۴۰۳ و ۵۵۵)؛ ۴۶. دعوت به تأمل در سخن (ص ۱۱۵، ۲۱۴، ۳۵۹ و ۴۰۴)؛ ۴۷. از نیکان، به غیر از نیکی اثر نمی‌ماند (ص ۱۲۹)؛ ۴۸. بدون سخن‌شنو، نمی‌توان سخنوری کرد (ص ۱۳۱)؛ ۴۹. سخن تا پخته نشود، پسند خاص و عام نمی‌افتد (ص ۱۴۲)؛ ۵۰. دستگیری از پا افتادگان (ص ۱۴۵، ۳۳۲ و ۳۵۱)؛ ۵۱. شرط آزادگی‌خواهی در جهان، بنده خدا شدن است (ص ۱۴۸)؛ ۵۲. قدر تو از آمیزش روشندان می‌افزاید (ص ۱۴۹)؛ ۵۳. چشم لطف به مردم داشتن (ص ۱۵۴)؛ ۷۱. شرط محرم خوبان بودن، پاک شدن است (ص ۱۶۵)؛ ۵۴. رعایت حال راستگویان بر نیک و بد لازم است (ص ۱۶۷)؛ ۵۵. وعظی که از دل خیزد، دلنشین است (ص ۱۷۱)؛ ۵۶. مرد از راه شکست به عزت می‌رسد (ص ۱۷۲)؛ ۵۷. هرکس به قدر همتش از جهان بهره‌ای می‌یابد (ص ۱۷۳)؛ ۵۸. ملکی نیکوتر از عافیت نیست (ص ۱۷۴)؛ ۶۹. دعوت به احتیاط (ص ۱۷۷ و ۲۲۴)؛ ۶۰. دعوت به سفر (ص ۱۸۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۴۴، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۹۶ و ۴۰۳)؛ ۶۱. جهل خردان، هرگز حریف حلم بزرگان نمی‌شود (ص ۲۰۰)؛ ۶۲. دعوت به پاک‌بینی (ص ۲۰۱)؛ ۶۳. زیردستان، از فکر نظام عالم، فارغ‌اند (ص ۲۰۴)؛ ۶۴. پایه قدر سخن، از مال برتر است (ص ۲۱۳ و ۲۹۱)؛ ۶۵. دعوت به نیکی (ص ۲۱۴، ۳۲۶ و ۵۵۸)؛ ۶۶. دعوت به صبوری و صبر (ص ۲۲۲، ۲۳۹ و ۳۱۸) ۶۷- زندگی چون تلخ شود، زهر اجل شیرین شود (ص ۲۳۶)؛

۶۸. نیک‌نامان، از مَنّت عمر دراز فارغانند (ص ۲۳۹)؛ ۶۹. در سخن، راستی مهم است نه الفاظ خوش (ص ۲۳۹)؛ ۷۰. دعوت به کرم در هنگام جوانی (ص ۲۴۲)؛ ۷۱. یاران از یاران، چشم یاری بیشتر دارند (ص ۲۴۴)؛ ۷۲. شخص پاک‌گوهر، از کمال لنگری بر خود نمی‌بندد (ص ۲۴۵)؛ ۷۳. دعوت به مهمان‌نوازی (ص ۲۵۲)؛ ۷۴. به مال و ثروت کم ساختن (ص ۲۵۵)؛ ۷۵. از تلخ‌گویی پیران، دلت جوان می‌گردد (ص ۲۵۶)؛ ۷۶. وقتی به دولت رسیدی، بهر خلق باش نه خود (ص ۲۵۷)؛ ۷۷. در پی درد خود، دوا جستن (ص ۲۶۰)؛ ۷۸. به دوش کشیدن بار خلق (ص ۲۶۴)؛ ۷۹. گره‌گشایی از کار مردم (ص ۲۶۶)؛ ۸۰. افزونی خود را از راه کمی جستن (ص ۲۶۶، ۳۲۶، ۳۲۹ و ۴۰۳)؛ ۸۱. دعوت مخاطب به پند و وعظ (غزلیات، ص ۲۷۹ و ۲۸۰)؛ ۸۲. تشویق مخاطب به کسب روزی حلال (ص ۲۹۱)؛ ۸۳. سعادت، غیر از راحتی خلق جهان جستن نیست (ص ۳۰۷)؛ ۸۴. دعوت غیرمستقیم مخاطب به شناختن لذت بی سرانجامی (ص ۳۲۵)؛ ۸۵. با سرمایه عمر، می‌توان خود را برای آخرت، راهی ساخت (ص ۳۲۵)؛ ۸۶. شرط ممتاز بودن، در اصلاح کار خود کوشیدن است (ص ۳۲۶)؛ ۸۷. با تخم سعی و آب چشم و خاک هستی، باید تخمی افشاند و حاصلی برداشت (ص ۳۲۷)؛ ۸۸. با تهیدستی، بار کسان بر دل نهادن (ص ۳۲۹)؛ ۸۹. قانع ساختن تن به یک جامه (ص ۳۴۹ و ۵۵۷)؛ ۹۰. با لقمه می‌توان تندخویان را تسخیر کرد (ص ۳۵۵)؛ ۹۱. دعوت غیرمستقیم مخاطب به اصلاح حال خلق (ص ۳۶۳)؛ ۹۲. شرط سیادت، داشتن نور صلاح است (ص ۳۶۲)؛ ۹۳. دعوت به بی‌اعتباری عمر (ص ۳۶۷)؛ ۹۴. پاسداری از خلق (ص ۳۶۷)؛ ۹۵. دوران عشرت انسان، ایام کودکی است (ص ۳۶۷)؛ ۹۶. تنها پسر انسان، نام نیک است (ص ۳۷۲)؛ ۹۷. شرط خسروی خواستن، کلاه سروری از سر نهادن است (ص ۳۷۳)؛ ۹۸. اشخاص ساده‌لوح، از نقش نیک و بد بی‌خبر نیستند (ص ۳۷۴)؛ ۹۹. زینت شاهی، جز رعیت پروری نیست (ص ۳۷۴)؛ ۱۰۰. اگر رعیت خوشدل باشد، شاه نیز خوشدل می‌شود (ص ۳۷۴)؛ ۱۰۱. دعوت غیرمستقیم مخاطب به اینکه از عیب دیگران به فکر اصلاح عیب خود باشد (ص ۳۷۸)؛ ۱۰۲. از سفرۀ دنیا به یک نان راضی بودن (ص ۳۸۲)؛ ۱۰۳. دعوت مخاطب به کردار و عمل (ص ۳۹۹)؛ ۱۰۴. دولت واقعی، بنده فرمان حق بودن است (ص ۴۰۱)؛ ۱۰۵. شرط خواجۀ عالم شدن، بنده یک خواجه بودن است (ص ۴۰۳)؛ ۱۰۶. از

ابنای زمان، هر روز یار تازه‌ای برای خود پیدا کن (ص ۴۰۷)؛ ۱۰۷. مرگ درویش و منعم یکی است (ص ۴۰۸)؛ ۱۰۸. دعوت مخاطب به گذشت کردن (ص ۴۱۰)؛ ۱۰۹. شرط رخت کشیدن به سرمنز نجات، راه بردن به جُرم خود است (ص ۴۱۴)؛ ۱۱۰. گوشمالی از فلک دیدن (ص ۴۲۵)؛ ۱۱۱. از نان‌خورش، به ترش‌رویی زمانه ساختن (ص ۴۳۵)؛ ۱۱۲. دنیادیدگان، از احتیاط خصم، غافل نیستند (ص ۴۳۳)؛ ۱۱۳. هرکه از کام قطع نظر کند، کامران می‌شود (ص ۴۳۴)؛ ۱۱۴. مرد تا از وطن بیرون نیاید، کامل نمی‌شود (ص ۴۴۸)؛ ۱۱۵. شاه همچون خانه است و رعیت دیوار آن (ص ۵۵۷)؛ ۱۱۶. قبای درشت بر قامت اهل علم زینده تر است (ص ۵۵۷)؛ ۱۱۷. بدون خاطر جمع، نمی‌توان نکته‌دان شد (ص ۵۶۴)؛ ۱۱۸. شرط جستن عزت در جهان، راه دروغ‌گویی پویدن است (ص ۵۶۶)؛ ۱۱۹. با صلح‌نهادان، هیچ‌کس جنگی ندارد (ص ۵۶۸).

ب. آموزه‌های تعلیمی - اخلاقی از نوع سلبی (بازدارندگی و هشداردهندگی)

۱. در جهان آخرت، مال دنیا ارزشی ندارد (ص ۵ و ۱۱۸)؛ ۲. چرخ فلک به هیچ‌کس رحم نمی‌کند (ص ۶ و ۴۷)؛ ۳. با پند، نمی‌توان بدسرشت را نیکو کرد (ص ۸)؛ ۴. دعوی صلاح نکردن در لباس (ص ۸)؛ ۵. سرپیچی نکردن از قلم قضا و سرنوشت (ص ۸)؛ ۶. برحذر داشتن طول امل و آرزو (ص ۹، ۱۲، ۲۱، ۲۲، ۳۸، ۸۴، ۹۳، ۳۹۵، ۴۱۲ و ۴۴۳)؛ ۷. برحذر داشتن از غفلت و خواب غفلت (ص ۹، ۱۶، ۴۶، ۴۹، ۵۶، ۶۵، ۶۹، ۴۱۳ و ۵۶۶)؛ ۸. هنگام پیری نباید به زندگانی دل بست و پیری، برکنده شدن از منزل دنیاست و پیری، قاصد اجل و سرآمدن زندگی است و پیری، وقت و زمان عشرت نیست و باید دل از خود برداشت (ص ۹، ۳۱، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۸۱، ۹۳ و ۳۷۷)؛ ۹. برحذر داشتن مخاطب از دنیاپرستی و چشم از جهان پوشیدن (ص ۹، ۲۷، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۱۰۱، ۴۱۷، ۵۵۶، ۵۶۰ و ۵۶۲)؛ ۱۰. برحذر داشتن از حرص و طمع (ص ۹، ۳۴، ۱۰۷، ۱۵۵، ۴۰۰، ۴۱۳، ۵۶۴، ۵۷۳ و ۵۷۴)؛ ۱۱. برحذر داشتن از برتری‌جویی و سرکشی و غرور و عصیان خودبینی و خودپسندی (ص ۱۳، ۱۵، ۴۹، ۷۹، ۱۱۱، ۱۰۱، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۱۷ و ۴۴۰)؛ ۱۲. آدمیت به داشتن قبای منقش و خرقة صدرنگ نیست (ص ۱۵، ۴۱۰ و ۵۵۷)؛ ۱۳. برحذر داشتن از اطاعت نفس (ص ۱۵، ۲۹۰، ۳۹۸، ۴۱۳، ۵۵۵ و ۵۵۹)؛ ۱۴. سازش گردون به دونان یک دو روزی بیش نیست

(ص ۱۷)؛ ۱۵. ستمگر، آخر ستمکش می‌شود (ص ۱۷)؛ ۱۶. قیل و قال دنیا، جانشین حرف مرگ شده است (ص ۱۹)؛ ۱۷. براساس گرمی‌های ظاهری، چشم دلسوزی از کسی نداشته باش (ص ۲۰)؛ ۱۸. برحذر داشتن از هوا و هوس (ص ۲۲، ۳۸، ۴۵، ۷۶، ۷۷، ۹۱، ۹۶، ۲۱۹، ۲۴۱ و ۲۷۸)؛ ۱۹. گذشتن از بر بدطیبتان، بدطیبتی می‌آورد (ص ۳۱)؛ ۲۰. اصل و نسب، با بی‌هنری سودی نمی‌بخشد (ص ۳۲)؛ ۲۱. آمیزش تردامنان، دل را خراب می‌کند (ص ۳۴)؛ ۲۲. نگفتن عیب دشمن (ص ۳۵)؛ ۲۳. واگذار نکردن کار جوانی به هنگام پیری (ص ۳۶)؛ ۲۴. عدم آشنایی با ابنای زمان (ص ۳۹ و ۲۰۱)؛ ۲۵. برحذر داشتن از شکستن دل (ص ۴۱)؛ ۲۶. برحذر داشتن از دود آه مظلوم و ستم به مظلومان (ص ۴۲، ۶۸، ۱۵۲، ۲۷۰ و ۴۰۴)؛ ۲۷. تمام لحظات خود را صرف معاش نکردن و در فکر آب و نان، زندگی را به پایان نرساندن (ص ۴۴، ۱۰۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۶ و ۲۸۷)؛ ۲۸. شخص سفله، از منصب‌های عالی، عالی‌شان نمی‌گردد (ص ۴۸)؛ ۲۹. از سفلگان روزگار شیوۀ احسان مجو (ص ۴۸)؛ ۳۰. برحذر داشتن از شهرت (ص ۴۸، ۱۰۰ و ۲۰۵)؛ ۳۱. برای نان نباید منت دوان کشید (ص ۴۹، ۷۳، ۱۶۷، ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۶۳، ۳۸۳، ۳۸۶ و ۴۰۱ و ۴۰۲)؛ ۳۲. برحذر داشتن مخاطب از اینکه بازی دولت نخورد (ص ۵۱)؛ ۳۳. برحذر داشتن از عیب‌گویی (ص ۵۲، ۱۹۷ و ۲۶۵)؛ ۳۴. برحذر داشتن از کینه و دعوت به صفا (ص ۵۲ و ۱۲۹)؛ ۳۵. در باغ دنیا، خرمی بی‌غم نیست (ص ۵۵)؛ ۳۶. مال چون بسیار گردد، کم شود آسودگی (ص ۵۶ و ۱۷۷)؛ ۳۷. دهان برای طلب در پیش خلق نگشودن (ص ۵۶)؛ ۳۸. از گرمی دوان، دوی درد مجو (ص ۵۶)؛ ۳۹. مباحثات نکردن به اصل و نسب (ص ۵۶ و ۲۰۷)؛ ۴۰. برحذر داشتن از بی‌ادبی (ص ۵۷)؛ ۴۱. با تقدیر حق، کاری از تدبیر برنمی‌آید (ص ۶۰، ۷۵ و ۲۶۳)؛ ۴۲. وفا نخواستن از روزگار (ص ۶۳ و ۳۹۵)؛ ۴۳. نسب تو به خاک می‌رسد (ص ۶۳ و ۱۸۷)؛ ۴۴. تن به دستگیری خلق ندادن (ص ۶۴)؛ ۴۵. اگر دوست خودت هستی، دشمن میندوز (ص ۶۸)؛ ۴۶. گفتن سخن نگفتنی، باعث شکست قدر انسان است (ص ۶۹)؛ ۴۷. برحذر داشتن از عیب‌جویی (ص ۷۱)؛ ۴۸. از تلخی ایام نباید همچون طفلان گریست (ص ۷۱)؛ ۴۹. هنرور گشتن، هنری نیست (ص ۷۲)؛ ۵۰. نتیجه جمع دینار حرام، دیدن خواب پریشان است (ص ۷۳)؛ ۵۱. به‌خاطر مال، خود را به خطر نیفکندن (ص ۷۳)؛ ۵۲. شاهان در برابر تیغ آه فقیران، عاجزند (ص ۷۴)؛ ۵۳. برحذر داشتن مخاطب از

علم بدون عمل (ص ۷۴، ۸۱، ۱۸۳، ۱۸۸، ۳۱۱ و ۳۹۱)؛ ۵۴. به مهربانی دشمن ز راه نرفتن (ص ۷۴)؛ ۵۵. ملک و مال و دولت دنیا هیچ است (ص ۷۶)؛ ۵۶. از ابنای زمان، غیر از دمسردی دیده نمی‌شود (ص ۷۷)؛ ۵۷. وجه معاش تو از زیاده‌روی، کم است (ص ۷۹)؛ ۵۷. فریب جلوه زال دنیا را نخوردن (ص ۸۱، ۱۵۸، ۲۵۰، ۲۷۲، ۲۷۵ و ۳۰۸)؛ ۵۸. راحت دنیا انسان را از بندگی بازمی‌دارد (ص ۸۱)؛ ۵۹. برحذر بودن از ابنای جنس (ص ۹۱)؛ ۶۰. توشه و سامان، مایه جمعیت خاطر نیست (ص ۱۰۲)؛ ۶۱. شاه در زیر تیغ آه رعیت است (ص ۱۰۲)؛ ۶۲. برحذر بودن از بخت و اقبال جهان (ص ۱۰۵)؛ ۶۳. افزونی نعمت، غرورآور است (ص ۱۰۵)؛ ۶۴. سیم و زر و مال، دشمن جان انسان‌اند (ص ۱۱۲)؛ ۶۵. برحذر داشتن از دل آزاری یاران (ص ۱۱۸)؛ ۶۶. برحذر داشتن از منت بر دیگری نهادن (ص ۱۱۹)؛ ۶۷. در امانت خیانت نکردن (ص ۱۲۸)؛ ۶۸. تمنای تاج و تخت نکردن (ص ۱۳۲)؛ ۶۹. احتیاج، رنگ سرخ آدمی را زرد می‌کند (ص ۱۳۳)؛ ۷۰. اگر کیسه پر شود، دل از یاد حق تهی می‌شود (ص ۱۳۳)؛ ۷۱. سرگرم اقبال بلند خود نبودن (ص ۱۴۲)؛ ۷۲. تا زنده‌ای بیهوده غم روزی و خوراک و پوشاک مخور (ص ۱۴۴، ۱۵۵، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۸۹، ۴۰۵ و ۵۶۲)؛ ۷۳. ساده‌لوحان را امانت دار راز خود نکردن (ص ۱۴۵)؛ ۷۴. با همت والا، زر دنیا جمع نمی‌شود (ص ۱۴۶)؛ ۷۵. ملایمت نکردن به دشمن سرکش (ص ۱۴۷ و ۱۴۶)؛ ۷۶. بدگوهر از اسباب نیکی، فرخنده نمی‌گردد (ص ۱۴۸)؛ ۷۷. نیکو از اختلاط بدکشش، بد می‌شود (ص ۱۴۸)؛ ۷۸. هرکس پای دردرس ندارد، سر نمی‌گردد (ص ۱۴۹)؛ ۷۹. شخص مفلس، هرچند حق باشد، سخنش معتبر نیست (ص ۱۴۹)؛ ۸۰. عیب بی‌کمالی، با زینت پوشیده نمی‌شود (ص ۱۵۰)؛ ۸۱. دو سه روز عمر، ارزش شمردن ندارد (ص ۱۵۴)؛ ۸۲. جهان، معرکه تیغ‌بازی است (ص ۱۵۴)؛ ۸۳. در فکر لباس خوش‌طرح و رنگ نبودن (ص ۱۵۸)؛ ۸۴. جهان جای اقامت نیست (ص ۱۶۱ و ۵۵۷)؛ ۸۵. از ناراستان، گول زبان نرم را نخوردن (ص ۱۶۶)؛ ۸۶. اگر غیری در میان باشد، صحبت در نمی‌گیرد (ص ۱۶۸)؛ ۸۷. عمارت‌های ابنای زمان، مهمان نمی‌شناسد (ص ۱۶۹)؛ ۸۹. تمکین، بیشتر خفت می‌آرد (ص ۱۷۱)؛ ۹۰. شخص تندخو، با نرمی فرمان‌پذیر نمی‌شود (ص ۱۷۱)؛ ۹۱. از خاطر ناخوش، معنی خوش مجوی (ص ۱۷۵)؛ ۹۲. جوهر، کسب ملک و مال و اسباب جهان نیست (ص ۱۷۶)؛ ۹۳. مرتبت جویان عالم، روی در تنزل دارند (ص ۱۷۷)؛

۹۴. برحذر داشتن از مردم‌آزاری (ص ۱۸۰ و ۲۱۴)؛ ۹۵. چشم پوشیدن و قطع نظر کردن از خلق و اغیار (ص ۱۸۰، ۳۳۳، ۳۶۰ و ۴۰۱)؛ ۹۶. عاقل به نقش‌ونگار عاریتی تن نمی‌دهد (ص ۱۸۵)؛ ۹۷. شخص راحت‌طلب، بیشتر سختی ایام می‌کشد (ص ۱۸۶)؛ ۹۸. این جهان صیدگاه است و انسان صید و اجل صیاد است (ص ۱۹۲)؛ ۹۹. گیتی دهان افعی و خلق زمانه دندان آن است (ص ۱۹۷)؛ ۱۰۰. برحذر داشتن از تندخویی و بدخویی (ص ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۷۵، ۳۵۱، ۵۶۳ و ۵۷۵)؛ ۱۰۱. حق هم‌کاسگی را کوچک ندانستن (ص ۲۰۷)؛ ۱۰۲. غبار آوردن دیده در هنگام پیری، نشانه خاک بر سر کردن از غم فوت جوانی است (ص ۲۰۷)؛ ۱۰۳. اگر در زبان، خطبی باشد، سخن از بها می‌افتد (ص ۲۰۹)؛ ۱۰۴. شادی بسیار، ادبارآور است (ص ۲۰۹)؛ ۱۰۵. خاطر مکدر، محفلی را مکدر می‌کند (ص ۲۰۹)؛ ۱۰۶. افزایش مال، باعث افزایش حرص و طمع است (ص ۲۱۱ و ۲۱۹)؛ ۱۰۷. تلاش سروری، بزرگان را کوچک می‌گرداند (ص ۲۱۶)؛ ۱۰۸. خمیدگی قد، زبونی همه حواس است و در فصل برگ ریزان حواس، در تلاش رنگ بودن عاقلانه نیست (ص ۲۱۷ و ۳۲۳)؛ ۱۰۹. شخص بدگوهر، با دینار و درهم نیک نمی‌شود (ص ۲۱۷)؛ ۱۱۰. تا زمانی که انسانیت نباشد، هیچ‌کس انسان نیست (ص ۲۱۷)؛ ۱۱۱. برحذر داشتن از کسب هنر (ص ۲۲۲)؛ ۱۱۲. کفن آخر پیراهن تن می‌شود (ص ۲۲۳)؛ ۱۱۳. در این جهان تا ساز برگ عیش کنی، وقت رفتن می‌شود (ص ۲۲۳)؛ ۱۱۴. شعر، تنها با لفظ دلبر نمی‌شود (ص ۲۲۴)؛ ۱۱۵. از معنی دیگران زبان دراز نبودن (ص ۲۲۵)؛ ۱۱۶. تحقیق حاجت خلق، بهانه بخل است (ص ۲۲۶)؛ ۱۱۷. همان اندازه که ستم کنی، ستم می‌بینی (ص ۲۲۷)؛ ۱۱۸. شخص سفله‌گر مالی به دست آرد، قدر او افزون نمی‌گردد (ص ۲۳۰)؛ ۱۱۹. کار کجان هرگز در جهان راست نمی‌آید (ص ۲۳۲)؛ ۱۲۰. بر مسند آسایش دو جهان نشستن با پادشاهی ملک جهان راست نمی‌آید (ص ۲۳۲)؛ ۱۲۱. آمیزش پیران و جوانان، همچون فصل بهار و خزان راست نمی‌آید (ص ۲۳۲)؛ ۱۲۲. با فکر معاش، نمی‌توان به دنبال معنی رفت (ص ۲۳۲)؛ ۱۲۳. مال‌داری بسیار، خست بار می‌آرد (ص ۲۳۸)؛ ۱۲۴. انس با بدگهر، کدورت بار می‌آرد (ص ۲۳۸)؛ ۱۲۵. چهره گشتن با خصم، خفت بار می‌آرد (ص ۲۳۸)؛ ۱۲۶. برحذر داشتن از هم‌صحبتی با بدان و اشخاص ناجنس (ص ۲۴۱ و ۲۶۵)؛ ۱۲۷. پرهیز از باده (ص ۲۴۱)؛ ۱۲۸. عزیزان خاک پا و سفلگان تاج سرند

(ص ۲۴۷؛ ۱۲۹. خدا زر را برای ما آفریده نه ما را برای زر (ص ۲۴۸)؛ ۱۳۰. نصیحتی که به هم می‌کنند مردم عالم، انگار کری با کر دیگر گفت‌وگو می‌کند (ص ۲۵۰)؛ ۱۳۱. از تیره‌روزی دشمن، شماتت و شادی مکن (ص ۲۵۰)؛ ۱۳۲. تو نیک باش و به نیکویی دیگران فخر مکن (ص ۲۵۰)؛ ۱۳۳. در هنگام پیری، همچو طفلان بازی دنیا مخور (ص ۲۵۰)؛ ۱۳۴. مبصر بودن در مال، بیش نیست (ص ۲۵۴)؛ ۱۳۵. گفت‌وگو تا از دل نخیزد، بی‌حاصل است (ص ۲۶۰)؛ ۱۳۶. برحذر داشتن مخاطب از خودآرایی (ص ۲۶۱)؛ ۱۳۷. مشتری سخن باید در پی سخن باشد، نه سخن در پی مشتری سخن (ص ۲۶۲)؛ ۱۳۸. بهر روزی فردا زردرو نبودن (ص ۲۶۴)؛ ۱۳۹. دنیا، خانه‌پر از مردار و همچون مزبله‌ای پر ز بوی گند است (ص ۲۷۳ و ۳۱۷)؛ ۱۴۰. برحذر داشتن مخاطب از غرض و دعوت به بی‌غرضی (ص ۲۷۷)؛ ۱۴۱. شادکامی‌های عالم، مایه ناکامی است (ص ۲۷۸)؛ ۱۴۲. اعتبار دادن به پنج روز حیات غلط است (ص ۲۷۹)؛ ۱۴۳. طلب نکردن کمال پیران، از جوانان (ص ۲۷۹)؛ ۱۴۴. خواجه از مال جهان، در دست تصرف، به‌جز نام تصرف چیزی ندارد (ص ۲۸۵)؛ ۱۴۵. برحذر داشتن مخاطب از سیاه‌روی و آلوده‌دامنی (ص ۲۸۷)؛ ۱۴۶. مردی، تنها به قوت تن نیست (ص ۲۸۸)؛ ۱۴۷. برحذر داشتن مخاطب از پرخوری (ص ۲۹۸ و ۴۲۳)؛ ۱۴۸. خلق خدانشناس از هم کام دل می‌خواهند (ص ۳۰۳)؛ ۱۴۹. دم نزدن از فهم و دانش (ص ۳۱۵ و ۳۳۵)؛ ۱۵۰. در محفل، یک حرف که شایسته شنیدن باشد، نیست (ص ۳۱۸)؛ ۱۵۱. اول خودت پند بگیر و بعد دیگری را پند بده (ص ۳۱۸)؛ ۱۵۲. برحذر داشتن مخاطب از خندیدن (ص ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۶۴ و ۳۹۸)؛ ۱۵۳. خود را برای طفلان پیر ساختن، عاقلانه نیست (ص ۳۲۲)؛ ۱۵۴. برحذر داشتن مخاطب از سخن‌چینی در میان دوستان (ص ۳۲۵ و ۳۷۸)؛ ۱۵۵. اول اجازه بگیر و بعد لب به سخن وا کن (ص ۳۳۴)؛ ۱۵۶. از کرم و بخشش لاف نزدن (ص ۳۳۵)؛ ۱۵۷. بخشش به فقیران بدون سرکوب زدن (ص ۳۳۵)؛ ۱۵۸. برحذر داشتن مخاطب از هرزه‌گویی (ص ۳۳۶)؛ ۱۵۹. سخن انسان، عیب او را آشکار می‌سازد (ص ۳۴۹)؛ ۱۶۰. مال و ثروت، راهبر به‌سوی راهزن است (ص ۳۴۹)؛ ۱۶۱. هر گیاهی که از زمین سر می‌زند، آه حسرت دل‌آسودگان خاک است (ص ۳۶۳)؛ ۱۶۲. در زمانه، چشم‌بیداری غیر از دیده حسرت به ملک و مال جهان دیده نمی‌شود (ص ۳۶۸)؛ ۱۶۳. برحذر داشتن مخاطب از

بدسگالی (ص ۳۶۹)؛ ۱۶۴. پیری زمان طاعت نیست (ص ۳۷۷)؛ ۱۶۵. بر در سلطان خم نشدن (ص ۳۸۳)؛ ۱۶۶. آشنایی‌های خلق، بر سر دنیای پوچ است (ص ۳۸۶)؛ ۱۶۷. هیچ‌کس با جیفه گندیده دنیا، خوش نمی‌شود (ص ۳۸۶)؛ ۱۶۸. برحذر داشتن مخاطب از عالمان بی‌عمل (ص ۴۰۰)؛ ۱۶۹. یاران زمانی که کار دارند، باهم الفت می‌کنند و از ته دل، الفتی باهم ندارند (ص ۴۰۹ و ۴۳۲)؛ ۱۷۰. با لاف عقل، بازی دنیا نخوردن (ص ۴۱۳)؛ ۱۷۲. از ستمگر، جز ستم نمی‌آید (ص ۴۳۰)؛ ۱۷۳. اعتماد نکردن به جاه و مقام و مفتون آن نبودن (ص ۴۳۴ و ۵۶۳)؛ ۱۷۴. دل نبستن به عطا و بخشش جهان (ص ۴۳۴)؛ ۱۷۵. برحذر بودن از عطای خلق (ص ۴۳۶)؛ ۱۷۶. برای انسان، دشمنی چون نام نیست (ص ۵۵۵)؛ ۱۷۷. آبادی ازین خراب جستن غلط است (ص ۵۵۹)؛ ۱۷۸. یاری اهل ستم، ستم به خلقی رساندن است (ص ۵۷۰)؛ ۱۷۹. طالب علم بودن، با طالب دنیا بودن، سازگاری ندارد (ص ۵۷۵). نظر به اینکه پرداختن به تمامی اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی (ایجابی و سلبی) استخراج‌شده از دیوان اشعار واعظ، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات، در یک مقاله امکان‌پذیر نیست، به مواردی چند از این اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی از دیوان اشعار واعظ، به ترتیب از اول تا آخر دیوان با ذکر شماره صفحه اشاره می‌گردد.

۱-۳. مواردی از اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی از نوع ایجابی (تشویقی، ترغیبی)

۱-۱-۳. عبرت گرفتن از لوح مزار دوستان و مرگ دیگران

هر لوح مزاری ز مقیمان دل خاک دستی است به‌سویت که بیا جای تو اینجاست
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۴۲۴)

بشنو ز گذشتگان تو را گر گوشی است می‌گیر عزای خود، به سر گر هوشی است
امروز به دوش توست تابوت کسان فرداست که تابوت تو هم بر دوشی است
(همان: ۵۶۰)

۲-۱-۳. شرط روشناس شدن، درآمیختن با کوچکان است و یاری خردان، کار بزرگان را از پیش می‌برد.

واعظ، هم‌نوا و هم‌اندیشه با میرزا محسن تأثیر تبریزی، به مخاطب یادآوری می‌کند که شرط

روشناس شدن بزرگان، درآمیختن با کوچکان است و یاری خردان، کار بزرگان را از پیش می برد:

با کوچکان بیامیز، تا روشناس گردی گر چه جلی بود خط، بی نقطه نیست خوانا
(همان: ۲)

یاری خُردان برد، کار بزرگان را ز پیش صف شکافی تیغ، از پهلوی جوهر می کند
(همان: ۲۰۷)

روشناس خلق پیران را، مریدان می کنند در نوشتن حرف ها از نقطه ها خوانا شود
(همان: ۲۱۶)

به چشم کم مبین تا می توانی جانب خردان که گردد هر کجا خطی که هست از نقطه خوانا تر
(تأثیر تبریزی، ۱۳۷۳: ۵۷۱)

۳-۱-۳. از انسان، تنها سخن به یادگار می ماند

واعظ با تأسی از استاد سخن فردوسی طوسی به شیوه غیرمستقیم به مخاطب یادآوری می کند که از انسان فقط سخن به یادگار می ماند:

از مال و جاه، هست سخن پایدارتر از مُلک جم چه مانده به غیر از حکایتی
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۶۳)

همان گنج دینار و کاخ بلند نخواهد بُدن مر تو را سودمند
سخن ماند از تو همی یادگار سخن را چنین خوارمابه مدار
(فردوسی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۳۲)

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری چنین آمده است: «اول ایدون گوید درین نامه که تا جهان بُود، مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند» (همان: ۱۳۲، نقل از کتاب بیست مقاله علامه قزوینی، ص ۳۰).

۳-۱-۴. دعوت مخاطب به بخشندگی و گشاده دستی

«بخشندگی و سخاوت، در شمار شریف ترین صفات و برترین اخلاق انسانی است و یکی از ریشه های رستگاری و از مشهورترین اوصاف پیامبران و معروف ترین اخلاق فرستادگان الهی

است» (اسکندری شرفی و مبارک، ۱۳۹۹: ۷). پیامبر (ص) می‌فرماید: «بهشت خانه سخاوتمندان است» (پاینده، ۱۳۸۲: ۴۳۴). واعظ به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب را به بخشندگی و گشاده‌دستی تشویق می‌کند:

زینت دادن به جای زر، کریمان را بسست چون رود از کف حنا، رنگ حنا ماند به جا
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳)

مگردان خالی از دامان همت، دست سائل را که بهر روز بد دل‌های شب دست دعا باشد
(همان: ۱۷۵)

در جای دیگر، با بهره‌گیری از پدیده خیال تمثیل (اسلوب معادله) (ر.ک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۴۳)، به شیوه غیرمستقیم، مخاطب را به بخشندگی فرامی‌خواند:

اهل همت جان نمی‌دارند از سائل دریغ تا قدح خالی است، قالب می‌کند مینا تهی
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۴۰۶)

آن را که نه آتش خرد خاموش است هر شام و سحر، دیگ سخا در جوش است
هر عیب که باشد، سخا می‌پوشد گردید چو کاسه سرنگون، سرپوش است
(همان: ۵۵۸)

۳-۱-۵. به لطف حق امیدوار بودن و طلب روزی از خداوند

دل منه بر هستی مخلوق، پیش لطف حق بازی از موج سرایی بر لب دریا مخور
(همان: ۲۵۲)

برای یک لب نان دربه‌در چه می‌گرددی تو راه درگه حق را مگر نمی‌دانی؟!
(همان: ۴۵۰)

۳-۱-۶. دعوت به نرم‌خویی و ملایمت و حُسن خُلق

واعظ، هم‌صدا با شعرای عصر خویش، به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب را به نرم‌خویی و ملایمت و حُسن خُلق دعوت می‌کند:

از حُسن خُلق، دیو شود در نظر پری برقع بود گشاد جبین روی زشت را
(همان: ۸)

نرمی، ز سر تو وا کند غوغا را سازد عاجز، ملایمت، اعدا را
نرمان، آزار از درشتان نکشند از سنگ، چه نقص پنبه مینا را؟!
(همان: ۵۵۴)

مردم هموار شهرت، از درشتان ایمنند کی برد آهستگی را تندی سیلاب از آب؟
(شهرت شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۱۸)

عاجز کند ملایمت اهل نام را موم است سنگ راه نگین سوار را
(شوکت بخارایی، ۱۳۸۲: ۶۶)

۳-۷. نترسیدن از مرگ

«مرگ بزرگ‌ترین رویداد زندگی هر انسانی است و همیشه ذهن و اندیشه آدمیان را به خود مشغول می‌دارد. در ادبیات مکتوب دینی و غیردینی ایران قبل و بعد از اسلام، بیشترین جست‌وجوها و دل‌مشغولی‌های نویسندگان و شاعران و عالمان، در این خلاصه می‌شود تا راهی برای فرار از مرگ یا چیرگی بر هول و هراس ناشی از آن بیابند. تلاش‌های شاعران و نویسندگان ایران بعد از اسلام برای غلبه بر مرگ یا کاهش دغدغه ناشی از آن را می‌توان در سه شیوه یا در سه اندیشه منحصر کرد: نخست کسانی که آن را ستوده‌اند. مولانا جلال‌الدین بلخی، بزرگ‌ترین نماینده این گروه به شمار می‌آید؛ دوم، دسته‌ای که با نفرت و کراهت به مرگ نگریسته و برای غلبه بر آن، به خوش‌باشی و اغتنام فرصت روی آورده‌اند که خیام را باید پیشرو و نماینده این دسته به حساب آورد؛ سوم، گروهی که واقع‌گرایانه به آن نگریسته، مرگ و زندگی را چونان دو روی یک سکه دیده و کوشیده‌اند ضمن بهره بردن از نعمت‌های این جهان، به دیگران هم بهره برسانند. سعدی بزرگ‌ترین نماینده این دسته به شمار رفته است» (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۲۳). واعظ، موافق با کلیم کاشانی و برخلاف اکثریت شعرا، نگاهش به مرگ مثبت است. واعظ با تأسی از ذهن و اندیشه مولانا در باب مرگ‌ستایی (ر.ک: حسین پور چافی، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۵)، به شیوه مستقیم، مخاطب را به نترسیدن از مرگ و استقبال از آن دعوت می‌کند:

دانه جان را، ز کاه جسم می‌سازد جدا این قدر لرزش ز باد مرگ، ای حاصل چرا؟!

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۹)

مرگ نبود عمر من، غیر از حیات تازه‌ای از حیات تازه ترسیدن ندارد این همه
(همان: ۳۶۱)

در مرگ هست آنچه در آب حیات نیست آسان ز یاد مرگ شود، آنچه مشکل است
(کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۴۱)

۳-۱-۸. از پی تیره‌روزی خرمی‌هاست

مخور غم، خرمی‌ها هست از پی تیره‌روزی را چراغ گل ز دود ابر روشن می‌کند صحرا
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۰)

۳-۱-۹. خاکساری و فروتنی و افتادگی

«تواضع عبارت است از وضع نفس خود با حق در مقام عبودیت و با خلق در مقام انصاف و وضع نفس با حق در مقام عبودیت یا به انقیاد اوامر و نواهی بود، یا به قبول تجلیات صفات، یا فنای وجود در تجلی ذات. و انقیاد اوامر و نواهی در نفس تواضع مبتدیان است. و قبول تجلیات صفات در قلب با فنای مشیت خود در مشیت حق، تواضع متوسطان است. و قبول تجلی ذات در روح با فنای وجود خود در وجود مطلق تواضع متتهیان است» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۵۲-۳۵۱). «تواضع و فروتنی از نشانه‌های بندگان صالح و باتقواست که از خودبینی و خودپسندی اجتناب ورزیده و محبت دل‌ها را افزایش داده‌اند» (قاسمی و مبینی دهکردی، ۱۳۸۹: ۱۰۸). «تواضع که در متون ادب تعلیمی و عرفانی با عناوینی دیگر همچون فروتنی، افتادگی و خاکساری خوانده می‌شود، به این معناست که شخص خود را در صفات کمال از دیگران برتر نمی‌شمارد و کسی را به دیده حقارت نمی‌نگرد» (زمانی، ۱۳۸۵: ۷۱۶). «از صفات ذمیمه بسیاری از ما، عجب و غرور است که با اصل خلقت انسان، یعنی آفرینش او از خاک، در تعارض کامل است. تأکید بر اصل تواضع و خضوع که ویژگی بارز خاک است و یادآوری این حقیقت که به فرموده قرآن، آدمی آفریده شده از خاکی ناچیز است، برای نوع بشر به‌طور اعم و برای آنان که چند صباحی در مسند قدرت قرار گرفته‌اند به‌طور اخص، پیام بلندی دارد. تواضع و یا سرکشی آنان می‌تواند موجب شود به مقام "اعلی من الملائک" و یا

"ادنی من البهائم" صعود و نزول کنند» (سرّامی و خوش‌نشین، ۱۳۹۰: ۷۷). واعظ به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب را به خاکساری و تواضع و فروتنی فرامی‌خواند:

خضم چون تندی کند، افتادگی آن را رواست خاکساری‌ها درین طوفان، چو خاک کربلاست
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۴۲۶)

خواهی که شود بر سر خلقت مسکن اوّل باید خاک قدم‌ها گشتن
تا آب به پای نخل نگذارد سر کی بر سر شاخ می‌تواند رفتن؟!
(همان: ۵۷۰)

۱-۱۰. دعوت مستقیم و غیرمستقیم مخاطب به خاموشی و کم‌گویی

«با نگاهی گذرا به آثار گوناگون تعلیمی می‌توان این واقعیت را دریافت که عالمان اخلاق و شاعران، یکی از وجه‌های تربیت نیک را سکوت بهنگام و سخن گفتن بجا دانسته و رعایت نکردن آن را نشانه خفت و سبکی عقل گوینده به حساب آورده‌اند. اهمیت این مبحث در تربیت فردی و اجتماعی تا بدانجاست که گاه یک باب از کتاب تعلیمی خود را بدان اختصاص داده‌اند. نه تنها دیوان‌های شاعران و کتاب‌های تعلیمی، که کتاب‌های امثال نیز پر از مثل‌هایی است که از زبان عامه نقل شده و در آن‌ها همواره به حفظ زبان و رعایت سکوت و خاموشی سفارش شده است. مثل رایج "زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد" نمونه‌ای از این امثال است. بنابراین، می‌توان به این مهم پی برد که هدف دانشمندان اخلاق و شاعران از توصیه به خاموشی، پرهیز از دردسر و دور شدن فرد از گرفتار شدن در دام مشکلاتی است که پدیدآورنده آن، زبان گفتار است» (زراعتی نیشابوری و فخراسلام، ۱۳۹۶: ۱۷۵). عنصرالمعالی در فضیلت هنر خاموشی و سخن بموقع گفتن، به پسرش گیلان‌شاه می‌گوید: «با همه هنر جهد کن تا سخن بر جای گویی که سخن نه بر جای، اگرچه خوب گویی، زشت نماید و از سخن کارفرزای خاموشی گزین که سخن بی‌سود، همه زیان بود و سخن که از وی بوی هنر نیاید، ناگفته بهتر که حکیمان سخن را مانند به نبیذ کردند که هم ازو خمار خیزد و هم بدو درمان خمار بود» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۲۸). واعظ به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، مخاطب را بدان فرامی‌خواند:

هست کم حرفی حدیثی، معنی‌اش فهمیدگی از کتاب عقل، سطری دان لب خاموش را

(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۵)

کم گو که سخن بود چو دُر مکنون گردد ز کمی قیمت این دُر افزون
تنگی ز دهان از آن پسندیده بود تا حرف از آن شمرده آید بیرون
(همان: ۵۷۱)

۱۱-۱-۳. دست‌وپا زدن و تلاش در جوانی
ببند بار خود ای نخل، تا جوانی هست که پنج روز دگر این بهار مهمان است
(همان: ۸۶)

۱۲-۱-۳. دعوت به خرج کردن مال
ز خرج مال ای منعم، کسی نقصان نمی‌بیند جوی بر باد دادن، کم نسازد قدر خرمن را
(همان: ۲۹)

۱۳-۱-۳. در جهان بی زهر مَنّت، شاهد عشرتی نیست
در جهان بی زهر مَنّت نیست شاهد عشرتی تلخی شنبه بَرَد شیرینی آدینه را
(همان: ۳۵)

شادکامی‌های دنیا نیست هرگز بی‌ملال شنبه‌ای دارند از دنبال، این آدینه‌ها
(همان: ۵۲)

۱۴-۱-۳. سخن بدون خریدار، پخته نمی‌گردد
بی‌خرداران سخن کی پخته گردد؟ زآنکه هست دیگ جوش کاسبان از گرمی بازارها
(همان: ۴۸)

۱۵-۱-۳. با بال ادب، می‌توان بر اوج شرف پرید
توان پرید بر اوج شرف به بال ادب توان نشست به صدر از صف نعال ادب
(همان: ۵۷)

۱۶-۱-۳. دعوت به هم‌صحبتی با یاران و حباب و مصاحب نیک
از هر نعمت که در جهان دسترس است هم‌صحبتی مردم نیکو هوس است

ما را که به صحبتیم دائم زنده آمدشدد دوستان، به جای نفس است
(همان: ۵۵۸)

۱۷-۱-۳. تلاش برای گذاشتن نام و نشان در جهان
تلاش نام کنی، در جهان اثر بگذار نه بیستون، که نگینی به نام فرهاد است
(همان: ۶۸)

۱۸-۱-۳. دعوت به گشاده رویی
مباش چین به جبین و هرآنچه خواهی باش که بر عیوب تو روی گشاده سرپوش است
(همان: ۷۹)
چشمها از روی شب پوشیده گردد از عبوس دیده ها بر روی صبح از رو گشادی وا شود
(همان: ۲۱۶)

۱۹-۱-۳. دعوت به تأمل در سخن
بر در دل ز تأمل بنشان دربنانی تا به لب حرف نیارد، به سر خویش رود
(همان: ۲۱۴)

۲۰-۱-۳. دعوت به پاک بینی
پاک بینی شیوه خود کن که فیض چشم پاک در سرای خسروان آینه را محرم کند
(همان: ۲۰۱)

۲۱-۱-۴. پایه قدر سخن، از مال برتر است
پایه قدر سخن برتر نبودی، گز ز مال از چه واعظ سکه را جا بر سر دهم بود
(همان: ۲۱۳)

۲۲-۱-۳. وقتی به دولت رسیدی، بهر خلق باش نه خود
به دولتی چو رسی، بهر خلق باش، نه خود به خویش سایه نمی افکند هما هرگز
(همان: ۲۵۷)

۲۳-۱-۳. افزونی خود را از راه کمی جستن
واعظ به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، از مخاطب می خواهد که از راه کمی افزونی بجوید:

از کمی پیوسته باید بیشی خود خواستن می‌فزاید روشنائی شمع را از کاستن
(همان: ۳۲۶)

ز کم گشتن فزون کن در دو عالم قیمت خود را درین بازار نبود مایه‌ای غیر از زیان کردن
(همان: ۳۲۹)

۳-۱-۲۴. دوران عشرت انسان، ایام کودکی است
دوران عشرت ما، ایام کودکی بود طی گشت منزل عیش، در وقت نی‌سواری
(همان: ۳۶۷)

۳-۱-۲۵. تنها پسر انسان نام نیک است
مدار امید ز فرزند، کز برای کسی به غیر نام نکو، کس نمی‌کند پسری
(همان: ۳۷۲)

۳-۱-۲۶. دعوت غیرمستقیم مخاطب به اینکه از عیب دیگران به فکر اصلاح عیب خود
باشد.

سراپا گرچه عیبم، این هنر دارم که از عیبم تواند خلقی افتادن به فکر عیب خودسازی
(همان: ۳۷۸)

۳-۱-۲۷. شرط خواجه‌عالم شدن، بنده‌ی یک خواجه بودن است
بنده‌ی عالم چرا از بهر ده درهم شوی بنده‌ی یک خواجه شو، تا خواجه‌ی عالم شوی
(همان: ۴۰۳)

۳-۱-۲۸. هر که از کام قطع نظر کند، کامران می‌شود
کامران شد، هر که او قطع نظر از کام کرد نامور شد تا نگین، پهلوی تهی از نام کرد
(همان: ۴۳۴)

۳-۱-۲۹. بدون خاطر جمع، نمی‌توان نکته‌دان شد
بی‌خاطر جمع، نکته‌دان نتوان شد بی‌مایه، چو ابر درفشان نتوان شد
با فکر معاش، فکر معنی سخن است گویا به سخن، بی لب نان نتوان شد
(همان: ۵۶۴)

۳-۱-۳۰. شرط جستن عزت در جهان راه دروغ‌گویی پویدن است

هرکس که درین زمانه عزت جوید باید که ره دروغ‌گویی پوید
عینک زآن‌رو دو چشم مردم شده است کز نیک و بد آنچه بیند، افزون گوید
(همان: ۵۶۶)

۳-۲-۲۰. مواردی از اندیشه‌های تعلیمی - اخلاقی از نوع ایجابی (بازدارندگی، هشداردهندگی)

۳-۲-۱. با پند، نمی‌توان بدسرشت را نیکو کر
واعظ با بهره‌گیری از عنصر تمثیل (اسلوب معادله) (ر.ک: محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۱-۱۴۳)،
مخاطب را از پند دادن به شخص بدسرشت برحذر می‌داند؛ همان‌طور که آئینه، خشت را
صیقل‌گری نمی‌کند:

نتوان به پند کرد نکو بدسرشت را صیقل‌گری نمی‌کند آئینه خشت را
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۸)

۳-۲-۲. برحذر داشتن از طول امل و آرزو

کور سازد چشم دل را آرزوهای دراز می‌تواند رشته‌ای سرچشمه سوزن گرفت
(همان: ۱۲۷)

نفست از طول امل چند بود در تک‌وتاز؟! مرس این سگ دیوانه کنی از چه دراز؟!
(همان: ۴۴۳)

۳-۲-۳. برحذر داشتن مخاطب از دنیاپرستی و چشم از جهان پوشیدن

در طلاقش ای دل نامرد، چند استادگی؟! آخر این دنیا زن ناسازگاری بیش نیست
(همان: ۱۲۰)

مباش این‌همه در بند زینت دنیا که سرخ و زرد جهان، چون شفق نگه‌وار است
(همان: ۴۲۹)

۳-۲-۴. برحذر داشتن از حرص و طمع

به دنیا دوختی چشم طمع زآنسان که یک ساعت
نخواهی دید دیگر بعد ازین روی فراغت را

(همان: ۹)

نیافته است کسی لذتی ز خوان طمع نگشته سیر کسی را شکم به نان طمع

(همان: ۲۸۲)

۵-۲-۳. برحذر داشتن از برتری جویی و سرکشی و غرور و خودپسندی و خودبینی

آسودگی اگر طلبی، برتری مجوی راحت در آسیاست همین سنگ زیر را

(همان: ۱۳)

غنچه‌سان این همه بر خویش مبال از زر و زور که چو گل زود پریشان شوی از باد غرور

(همان: ۲۵۴)

از نهال سرکشی، بی‌عزتی حاصل شود چون کند حاصل ترقی، قیمتش نازل شود

(همان: ۴۴۰)

۶-۲-۳. آدمیت به داشتن قبای منقش و خرقه صدرنگ نیست

اگر نساخته‌ای در لباس، مردم باش که نیست خرقه صدرنگ جز خودآرایی

(همان: ۴۱۰)

ای آن‌که غم لباس جان تو گداخت نتوان به قبا گردن عزت افراخت

تن، خوار ز جامه‌های گوناگون است جانست عزیز، زآنکه با یک تن ساخت

(همان: ۵۵۷)

۷-۲-۳. برحذر داشتن از دود آه مظلوم و ستم به مظلومان

خانه ظالم حباب سیل را ماند، که هست از غبار کلبه ویران مظلومان گلش

(همان: ۲۷۰)

۸-۲-۳. تمام لحظات خود را صرف معاش نکردن و در فکر آب و نان، زندگی را به

پایان نرساندن

تا کی غم معاش خورم؟ وقت بندگی است مُردم ز فکر زندگی، ای دل چه زندگی است

(همان: ۱۰۵)

نیست فکری تو را برای ممات صرف شد زندگی به فکر معاش

(همان: ۲۶۳)

۹-۲-۳. شخص سفلہ، از منصب‌های عالی، عالی‌شان نمی‌گردد
سفلہ عالی‌شان، ز منصب‌های عالی کی شود؟ کی فزاید قدر خار از رفعت دیوارها؟
(همان: ۴۸)

۱۰-۲-۳. از سفلگان روزگار، شیوۀ احسان مجو
شیوۀ احسان مجو از سفلگان روزگار نیست جای چشمه غیر از دامن کھسارها
(همان: ۴۸)

۱۱-۲-۳. بر حذر داشتن از شهرت
گر غرض شهرت نباشد، راه عزلت تنگ نیست چون بود گمگشتگی مقصد، بیابان جاده است
(همان: ۱۰۰)

ما سراپا ناقصان را، صرفه در گمنامی است زشت رسوا می‌شود، چندان‌که شهرت می‌کند
(همان: ۲۰۵)

ابیات فوق اشاره دارد به حدیث نبوی: «الشُّہْرَةُ آفَةٌ وَ الرَّاحَةُ فِي الْخُمُولِ» (شهرت آفت و گرفتاری است و راحتی در گمنامی است) (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۷۵).

۱۲-۲-۳. برای دو نان، نباید منتِ دونان کشید
از بهر دو نان، منتِ دونان چه ضرورست؟ هر روز دوصد مرگ به یک جان چه ضرورست؟
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۷۳)

ز آب روی و مژۀ تر، ز تذلل پی نان آب و جاروب کشی بر در دو نان تا کی
(همان: ۳۸۳)

۱۳-۲-۳. بر حذر داشتن از عیب‌گویی
بدتر از عیب کسان گفتن، نباشد هیچ عیب چون نگه بر روی مردم می‌کنند آینه‌ها
(همان: ۵۲)

در گفتن عیب دگران بسته‌زبان باش از خوبی خود، عیب نمای دگران باش

(همان: ۲۶۵)

۱۴-۲-۳. بر حذر داشتن از کینه و دعوت به صفا

آشنایان را به هم هرگز نمی‌چسبد دو دل از میان تا بر نمی‌خیزد غبار کینه‌ها
(همان: ۵۲)

تلاش کن که در آینه‌خانه گیتی نماند از تو چو صیقل به جز صفا میراث
(همان: ۱۲۹)

۱۵-۲-۳. مباهات نکردن به اصل و نسب

چو فضله‌ای است که زاییده از غذای لطیف هر آن کسی که مباهات می‌کند به نسب
(همان: ۵۶)

کوری بود که غمزه به چشم پدر کند ناقابلی که فخر به اجداد می‌کند
(همان: ۲۰۷)

ابیات فوق اشاره دارد به مثل معروف «يُقَالُ كُنْ عَصَامِيًّا لَا تَكُنْ عَظَامِيًّا» (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۴۲) و حدیث و حکمت «فَخَرُّ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ» (راستگو، ۱۳۹۹: ۱۱۳).

۱۶-۲-۳. با تقدیر حق، کاری از تدبیر بر نمی‌آید

چه می‌آید ز تدبیر تو با تقدیر حق واعظ! بنه گردن به تقدیرش، که نه زین نیست تدبیرت
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۶۰)

هست سر رشته در کف تقدیر فکر روزی، نه کار تدبیر است
(همان: ۷۵)

ابیات فوق اشاره دارد به مثل معروف «الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ» (خاتمی، ۱۳۷۳: ۴۵۷).

۱۷-۲-۳. گفتن سخن نگفتنی، باعث شکست قدر انسان است

گفتن سخن نگفتنی را آواز شکست قدر مرد است
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۶۹)

۱۸-۲-۳. نتیجه جمع دینار حرام، خواب پریشان است

تا جمع شود یک دو سه دینار حرامت دیدن همه شب خواب پریشان چه ضرورست؟

(همان: ۷۳)

۱۹-۲-۳. برحذر داشتن مخاطب از علم بدون عمل

واعظ با تأسی از صائب تبریزی، مخاطب را از گفتار و علم بی عمل برحذر می‌دارد:
از علم بی عمل کس، فیضی چنان نیابد علمی که بی عمل شد، روغن گرفته شیرست
(همان: ۷۴)

کار می‌باید، ز حرف و صوت ناید هیچ کار از ولی گفتن، کسی هرگز نمی‌گردد ولی
(همان: ۳۹۱)

میان بلبل و پروانه فرق بسیار است کجا به رتبه کردار می‌رسد گفتار
(صائب تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۲۲۶۰)

۲۰-۲-۳. وجه معاش تو از زیاده‌روی کم است

کم است وجه معاش تو، از زیاده‌روی تو گر بزرگ نباشی، زمانه کی تنگ است؟
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۷۹)

۲۱-۲-۳. برحذر داشتن غیرمستقیم مخاطب از اینکه فریب جلوه زال دنیا را نخورد

دام مکر زال دنیا را چو حُبّ جاه نیست طره مرغول این غداره دود مشعل است
(همان: ۸۱)

جهان زنی است به خون تو چشم کرده سیاه به غیر موج بلا نیست زلف پرچینش
(همان: ۲۷۲)

۲۲-۲-۳. سیم و زر و مال، دشمن جان انسان‌اند

واعظ، هم‌نوا و هم‌عقیده با شعرای هم‌عصر و هم‌سبک خویش، سیم و زر و مال را دشمن
جان انسان می‌داند و مخاطب را از آن برحذر می‌دارد:

سیم و زر و ملک و مال، دشمن جان تواند با تو کسی نیست نیست، غیر غم دوست دوست
(همان: ۱۱۲)

عافیت خواهی مشو آلوده مال جهان شمع را باشد بلای جان، لباس روغنی
(سلیم تهرانی، ۱۳۴۹: ۴۰۳)

سرخوش لاهوری:

آدمی را دشمنی بدتر نمی‌باشد ز مال مغز آخر بر شکستن می‌دهد بادام را
(خوشگو، ۱۳۸۹، دفتر دوم: ۲۸۴)

بیت تلمیح دارد به آیه شریفه «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (تغابن: ۱۵).

۲۳-۲۳. برحذر داشتن غیرمستقیم مخاطب از دل‌آزاری یاران
راضی به دل‌آزاری یاران نتوان بود از هم‌نفسان شکر کسی را غم ما نیست
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۱۱۸)

۲۴-۲۳. برحذر داشتن غیرمستقیم مخاطب از منت بر دیگری نهادن
کریم اوست که منت در آب و نانش نیست فقیر دیده‌ور آن‌کس که چشم آتش نیست
(همان: ۱۱۹)

۲۵-۲۳. برحذر داشتن غیرمستقیم مخاطب از در امانت خیانت نکردن
در چشم شناسای ره و رسم امانت دزدیدن گردن بود از تیغ خیانت
(همان: ۱۲۸)

۲۶-۲۳. اگر کیسه پر شود، دل از یاد حق تهی می‌شود
کیسه تا گردید پر، دل شد ز یاد حق تهی آنچه با ما بی‌نیازی کرد، کی کرد احتیاج؟!
(همان: ۱۳۳)

۲۷-۲۳. ملایمت نکردن به دشمن سرکش
مکن به دشمن سرکش ملایمت، که به شمع زبان شعله ز نرمی دراز می‌گردد
(همان: ۱۴۷)

۲۸-۲۳. شخص مفلس، هرچند حق باشد، سخنش معتبر نیست
ز مفلس معتبر نبود سخن، هرچند حق باشد که نقش سکه رایج هیچ‌جا بی‌زر نمی‌گردد
(همان: ۱۴۹)

۲۹-۲-۳. شخص تندخو، با نرمی فرمان‌پذیر نمی‌شود

کی تندخو به نرمی، فرمان‌پذیر گردد از جای شعله هرگز، با چوب تر نخیزد
(همان: ۱۷۱)

۳۰-۲-۳. از خاطر ناخوش، معنی خوش مجوی

واعظ با تأسی از حافظ، مخاطب را از معنی خوش جستن از خاطر ناخوش برحذر می‌دارد:
مجو ز خاطر ناخوش، تلاش معنی خوش سخن طراز قلم، از دماغ تر باشد
(همان: ۱۷۵)

کی شعر تر انگیزد، خاطر که حزین باشد یک نکته ازین معنی، گفتیم و همین باشد
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸۱)

۳۱-۲-۳. برحذر داشتن از تندخویی و بدخویی

تندخویی مرد را بيقدر در عالم کند باده از جوشیدن بسیار، خود را کم کند
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۰۱)
خنده‌رو باشی، گلی گل؛ تندخویی، خار خار خار بی گل تا به کی باشی؟ گل بی خار شو
(همان: ۳۵۱)

۳۲-۲-۳. اگر در زبان، خطبی باشد، سخن از بها می‌افتد

در زبان خطبی سخن را از بها می‌افکند در قلم مویی رقم را از صفا می‌افکند
(همان: ۲۰۹)

۳۳-۲-۳. برحذر داشتن از هم صحبتی با بدان و اشخاص ناجنس

هیچ درد بی‌دوا، چون صحبت ناجنس نیست تا توانی یک‌نفس با خویش در یک جا مباش
(همان: ۲۶۵)

ابیات فوق اشاره دارد به مثل معروف «الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ» (دامادی، ۱۳۷۹: ۳۳).

۳۴-۲-۳. نصیحت کردن مردم یکدیگر را مانند گفت‌وگوی دو کری باهم است

نصیحتی که به هم می‌کنند مردم عالم بسان گفت و شنید کری است با کر دیگر
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۲۵۰)

۳۵-۲-۳. مشتری سخن باید در پی سخن باشد، نه سخن در پی مشتری سخن

واعظ با تأسی از کلیم کاشانی، معتقد است که شنونده و مشتری سخن باید در پی سخن باشد نه سخن در پی شنونده سخن:

سخن چگونه شود دلنشین در آن کشور؟ که می‌دود ز پی مشتری، متاع نفیس
(همان: ۲۶۲)

دانی عرق نقطه به روی سخن از چیست بسیار به دنبال سخن فهم دویده است
(کلیم کاشانی، ۱۳۸۷: ۵۹)

۳۶-۲-۳. بر حذر داشتن مخاطب از سخن چینی در میان دوستان

گر میان دوستان، خواهی سخن چینی کنی چون قلم باید به ننگ روسیاهی ساختن
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۲۵)

۳۷-۲-۳. سخن انسان، عیب او را آشکار می‌سازد

واعظ با تأسی از سعدی معتقد است که سخن انسان عیب او را آشکار می‌سازد:
گردد چو به گفتار زبان در دهن تو عیب تو به انگشت نماید سخن تو
(همان: ۳۴۹)

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
(سعدی، ۱۳۷۴: ۵۹)

بیت اشاره دارد به مثل معروف «المرءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (شخصیت مرد در زیر زبانش نهفته است) (دامادی، ۱۳۷۹: ۳۳).

۳۸-۲-۳. یاران زمانی که کار دارند، باهم الفت می‌کنند و از ته دل، الفتی باهم ندارند

لفت کنند باهم، چندان که کار دارند یاران دگر ندارند کاری به آشنایی
(واعظ قزوینی، ۱۳۵۹: ۴۰۹)

ندارند از ته دل، الفتی اهل جهان باهم مگر در خواب مژگانی به مژگان آشنا گردد
(همان: ۴۳۲)

۳-۲-۳۹. برای انسان دشمنی چون نام نیست

نبود چون نام، دشمنی انسان را بی نام و نشانی است امان ایمان را
از من پدران مهربان گر شنوند دیگر نکنند نام فرزندان را
(همان: ۵۵۵)

۳-۲-۴۰. یاری اهل ستم، ستم به خلقی رساندن است

با اهل ستم مجوش بهر احسان وز یارشان ستم به خلقی مرسان
آماده ظلم باش از یاری ظلم از یاری تیغ، زیر تیغ است فسان
(همان: ۵۷۰)

۴. نتیجه گیری

در این پژوهش، اکثر اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی از دیوان اشعار واعظ قزوینی، در محدوده غزلیات، ابیات پراکنده و رباعیات شاعر از اول تا آخر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی مستخرج از دیوان اشعار واعظ، در مجموع ۲۹۸ مورد است که ۱۱۹ مورد آن از نوع ایجابی (تشویقی و ترغیبی) و ۱۷۹ مورد سلبی (بازدارندگی) است. اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی در آئینه اشعار واعظ، به تبعیت از پیشینیان و هم‌صدا با شعرای عصر خویش، به سه طریق انعکاس داده شده است: ۱. به‌طور مستقیم، نوع انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ ۲. طرف خطاب خود شاعر است، اما منظور مخاطب است؛ ۳. فرد خاصی را مورد خطاب قرار نداده، غیرمستقیم اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی را به مخاطب گوشزد می‌کند. با مطالعه اشعار واعظ قزوینی می‌توان به این حقیقت پی برد که منبع و آبخور اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی اشعار واعظ، متون تعلیمی- اندرزی ایران قبل از اسلام، آیات قرآنی، احادیث نبوی، اقوال بزرگان دینی است. با تفحص در اشعار واعظ، به‌خصوص غزلیات وی، می‌توان دریافت که با تأسی از شعرای سبک هندی، نظیر صائب تبریزی، اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی به‌دلیل ارتباط افقی ابیات غزل و بهره‌گیری از عنصر خیال تمثیل (اسلوب معادله) بازتاب بسیار گسترده‌ای دارد که این ویژگی بارز سبکی، یگانه وجه تمایز و نوآوری شاعر در ارائه مبانی اندیشه‌های تعلیمی- اخلاقی در مقام مقایسه با شعرای پیشین است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اسکندری شرفی، فرشاد و مبارک، وحید. (۱۳۹۹). بازنمایی مضامین اخلاقی و تعلیمی در پنج گنج عماد فقیه کرمانی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۱۲(۴۷)، ۱-۳۷.
۳. بومری، احمد، واثق عباسی، عبدالله و مشهدی، محمدامیر. (۱۴۰۰). بازتاب ادب تعلیمی در شعر غنی کشمیری و شاپور تهرانی. دوفصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳(۴۰)، ۱۰۳-۱۲۰.
۴. پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). نهج الفصاحه. تهران: نشر دانش.
۵. تأثیر تبریزی، محسن. (۱۳۷۳). دیوان. تصحیح امین پاشا اجاللی. تهران: نشر دانشگاهی.
۶. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴). دیوان، با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
۷. حسین‌پور چافی، علی. (۱۳۸۵)، بررسی و تحلیل سبک شخصی مولانا در غزلیات شمس. تهران: انتشارات سمت.
۸. خاتمی، احمد. (۱۳۷۳). شرح مشکلات تاریخ جهانگشای جوینی. تهران: پایا.
۹. خسروی، حسین. (۱۳۹۷). بازشناسی ویژگی‌های سبک هندی. پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر کرد، شماره ۱ (پیاپی ۳۱)، ۷۵-۱۰۶.
۱۰. خوشگو، بندار ابن داس. (۱۳۸۹). سفینه خوشگو، دفتر دوم. تصحیح سید کلیم اصغر. تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۱۱. دامادی، سید محمد. (۱۳۷۹). مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی (شامل هزار مدخل). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. راستگو، سید محمد. (۱۳۹۹). تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی. تهران: سمت.
۱۳. زراعتی، مهدیه و فخر اسلام، بتول. (۱۳۹۶). بررسی و تحلیل انواع سکوت و خموشی در کلیات سعدی و صائب تبریزی. فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، شماره ۱۰، ۱۷۴-۲۰۵.

۱۴. زمانی، کریم. (۱۳۸۵). *میناگر عشق*، شرح موضوعی مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. تهران: نشر نی.
۱۵. سرّامی، قدمعلی و خوش‌نشین، فاطمه. (۱۳۹۰). *خاک در ادبیات تعلیمی. فصلنامه جستارهای ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال*، ۴(۱)، ۷۵-۹۸.
۱۶. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۴). *گلستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۷. سلیم تهرانی، محمدقلی. (۱۳۴۹). *دیوان کامل*. به تصحیح و اهتمام رحیم رضا. تهران: ابن‌سینا.
۱۸. شوکت بخارایی، محمد اسحاق. (۱۳۸۲). *دیوان*. با مقدمه و تصحیح سیروس شمیسا. تهران: انتشارات فردوس.
۱۹. شهرت شیرازی، شیخ حسین. (۱۳۸۸). *دیوان*، شاعر ایرانی مقیم هند (قرن دوازدهم هجری). تصحیح و تحقق غلام مجتبی انصاری. بازنگری و ویراستاری علیرضا قزوه. دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران-دهلی نو.
۲۰. صائب تبریزی، میرزا محمدعلی. (۱۳۷۴). *دیوان*. به کوشش محمد قهرمان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. (۱۳۸۷). *قابوس نامه*. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). *شاهنامه*. به قلم عزیزالله جوینی. تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۶). *احادیث و قصص مثنوی*. ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داوودی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۴. فلاح، مرتضی. (۱۳۸۷). *سه نگاه به مرگ در ادب فارسی. فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی*، شماره ۱۱، ۲۲۳-۲۵۴.

۲۵. قاسمی، رضا و مبینی دهکردی، شهلا. (۱۳۸۹). بازتاب مضامین اخلاقی کلام علی(ع) در شعر سعدی شیرازی. فصلنامه اخلاق بهار، شماره ۱۹، ۹۲-۱۲۵.
۲۶. کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۸۱). مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة در تصوف اسلامی متعلق به قرن هشتم هجری. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات استاد علامه جلال‌الدین همایی. تهران: مؤسسه نشر هما.
۲۷. کلیم کاشانی، ابوطالب. (۱۳۸۷). دیوان. تصحیح و مقدمه حسین پرتو بیضایی. بازخوانی و ویرایش سید محسن آثارجوی. تهران: انتشارات سنایی.
۲۸. محسنی‌نیا، ناصر، برزگر خالقی، محمدرضا و نوروززاده چگینی، وحیده. (۱۳۹۰). پژوهشی درباره جایگاه ادبیات تعلیمی در قصاید پارسی. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، ۳(۱۰)، ۱۰۳-۱۲۲.
۲۹. محمدی، محمدحسین. (۱۳۷۴). بیگانه مثل معنی (نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی). تهران: نشر میترا.
۳۰. مشرف، مریم. (۱۳۸۹). جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران. تهران: سخن.
۳۱. واعظ قزوینی، ملا محمد رفیع. (۱۳۵۹). دیوان. به کوشش سید حسن سادات ناصری. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.